

یک تومان	هریک	آن یک (ضمیر، قدیمی)
یک تومانی	هریکی	آن یکی (ضمیر)
یک تیر و دو نشان	هزار و یک	از یک جانب
یک تیغ (صفت)	هزار و یک شب (اسم)	از یک سو
یکجا / یکجا	هیچ یک	از یک طرف
یک جان (صفت)	هیچ یکی	از یک لحاظ
یک جانبه	یک آبه	این یک (ضمیر، قدیمی)
یک جانشینی (اسم)	یک آن	این یکی (ضمیر)
یک جای کار	یک اتاقه	به یک اندازه
یک جُو	یک از یک	به یک بار
یک جور (صفت)	یک اسبه	به یکبارگی / به یکبارگی
یک جور دیگر	یک الف بچه	به یکباره / به یکباره
یک جورهایی	یک اندازه	به یک چشم نگاه کردن
یک جوری	یک اندر دو	به یک دنیا ارزیدن
یک جهان (صفت / قید)	یک بار	به یک ره / راه
یک جهت	یک بارگی / یکبارگی	به یک سو
یک جهتی	یک بار مصرف / یکبار مصرف	به یک مقدار
یک چرخه	یک باره / یکباره	به یک میزان
یک چشم (صفت)	یک بام و دو هوا	به یک نفس
یک چشمی	یک بخته	به یک و دو افتادن
یک چند (قدیمی)	یک بر	پشت و رو یکی
یک چندی (قدیمی)	یک بر چند	تو-یکی / تو یکی / تو یکی
یک چهارم	یک بری	خانه یکی (صفت)
یک چهارم نهایی	یک بر یک	خود یکسان بینی
یک چیز	یک بُعدی	درجه یک
یک چیزی	یک بند (قید)	درجه یک
یک حرفی	یک بندی	در یک چشم به هم زدن
یک خُرده / خورده	یک به دو	در یک کلام
یک خروار	یک به یک	دست به یکی کردن
یک خشته	یک پا	دسته یک
یک خط در میان	یک پادوپا	دسته یک
یک خَم (اسم)	یک پارچه	دو تایی
یک خَم دو خَم	یک پارچه آبادی	ده بر یک
یک خو	یک پارچه جواهر	زیر یک خم را گرفتن
یک خوابه	یک پایه	زیر یک سقف
یک دانگی	یک پُل (صفت)	ستوان یکم
یک دانه (صفت)	یک پنجم	سریاسبان یکم
یک درصد	یک پهلو	شماره یک
یک در میان	یک پی دو پی	شماره یک
یک ذری	یک تاپرست	صد و یک
یک در یک	یک تاپیراهن (صفت)	صد یک (= یک صدم)
یک در یک (صفت)	یک تاقبا	کدام یک
یک دست	یک تخته (صفت)	کدام یکی
یک دست (و) یک پا (اسم)	یک تُگ پا	گروه بان یکم
یک دست / یک دست	یک تگه	گواهی نامه پایه یک
یک دست صدا ندارد	یک تگه جواهر	من یکی
یک دسته	یک تنه	هر چند وقت یک بار

یک دسته (صفت)	یک سر	یک قران
یک دستی / یکدستی	یک سر و دو گوش / یک سر و دو گوش	یک قرانی
یک دفعه (قید)	یک سر و گردن	یک قرون دوزار / یه قرون دوزار
یک دفعه ای	یک سر و هزار سودا داشتن	یک قسمتی
یکدل / یکدل	یک سر و یک بالین	یک قطبی
یک دلانه	یک سره	یک قل دو قل
یک دل نه، صد دل عاشق شدن	یک سری	یک قل دو قل بازی
یک دل و یک زبان	یک سلولی	یک قلم (صفت)
یک دله	یک سمت	یک قندی
یک دلی	یک سو / یکسو (صفت)	یک کاره
یک دم (صفت)	یک سوساز / یکسوساز	یک کاریش کردن
یک دمه	یک سوکننده / یکسوکننده	یک کاسه
یک دندگی	یک سونگرانه / یکسونگرانه	یک کتی
یک دنده	یک سویه / یکسویه	یک کدام
یک دنیا	یک شاخ (صفت)	یک کسی
یک دوسه (اسم)	یک شاخ کردن	یک کلاغ چهل کلاغ
یک دو کردن (اسم)	یک شاخه (گل)	یک کلام
یک دهان خواندن	یک شبه	یک گله
یکدیگر / یکدیگر	یک شبه ره صدساله (یکساله) رفتن	یک کم
یک ذره	یک شکل	یک کمی
یک راست	یک شنبه / یکشنبه	یک کوچولو
یک راهه	یک شنبه بازار / یکشنبه بازار	یک گیر
یک رأی (صفت)	یک شنبه شب / یکشنبه شب	یک لا
یک ربع	یک شور / یکشور	یک لاپیهرن
یک رشته	یک صد / یکصد	یک لادولا
یک رنگ / یک رنگ	یک صدا	یک لاقبا
یک رنگی / یک رنگی	یک صد تومانی / یکصد تومانی	یک لامپی
یک رو	یک صد ریالی / یکصد ریالی	یک لایی
یک رو ال	یک صدم	یک لآت
یک روز در میان	یک صدم درصد	یک لآته
یک روزه	یک صدمین	یک لحظه
یک روزه ها	یک ضرب	یک لفظ
یک روند	یک طرف	یک لقمه
یک رویه	یک طرفه	یک لقمه نان
یک رویی	یک طرفی	یک لنگه پا
یک ریال	یک طلاقه	یک لول
یک ریز	یک طور	یک ماهه
یک ریزه	یک طوری	یک ماه یک ماه
یک زبان (صفت)	یک عالم	یک متر
یک زبانی	یک عالمه	یک مرتبه (قید)
یک ساعت	یک عده	یک مرتبه (گروه)
یک ساعته	یک عمر	یک مرده
یک سال پیش	یک فصل	یک مُشت
یک ساله	یک فوریتی	یک مقدار
یک سان / یک سان	یک قبا	یک من آمدن (/ رفتن) و صدمن برگشتن
یک سان سازی / یک سان سازی	یک قدری	یک من ماست
یک سخن (صفت)	یک قدم (صفت)	یک منی

یک‌یک
یکی مانده به آخر
یکی هم
یکی یک‌دانه
یکی یکی
یه (شکسته «یک»)

یک‌مهره
یک‌نیش
یک نصفه‌روز
یک نفره
یک نفس (قید)
یک‌نموره
یک‌نمه
یک‌نواخت / یکنواخت
یک‌نوع
یک‌نیمه
یک‌وجبی
یک‌ودو
یک‌ور (قید)
یک‌وری
یک‌وزنی
یک‌وقت
یک‌وقت‌ها
یک‌وقتی
یک‌بخور
یک‌بزن
یک‌بنداز
یک‌گه‌تاز
یک‌گه‌تازی
یک‌گه‌چین
یک‌گه‌خوردن
یک‌گه‌زا
یک‌هزارم
یک‌هزار و یک
یک‌سوار
یک‌هشتم
یک‌هشتم‌نهایی
یک‌گه‌شناس
یک‌هو/ یه‌هو
یک‌هوا
یک‌هوتنها
یک‌هوپی
یک‌گه‌یگه‌انداختن
یکی از یکی
یکی‌ای
یکی بود یکی نبود
یکی‌به‌دو
یکی به نعل زدن (و) یکی به میخ (کوبیدن)
یکی‌درمیان
یکی دو بار
یکی دو تا
یکی دو سال
یکی طلب تو

دو نکته فاصله‌گذاری

۱) عدد (= صفت شمارشی) و معدود (= اسم) همیشه بافاصله نوشته می‌شوند.

مثال:

یک کتاب، سه نفر، چهار زن، ده مرد، یازده درصد، هشتادمین سمینار، یک‌دوم وام،
۲۵ بسته، و

یادآوری:

واحد‌های واژگانی، که به مقوله دستوری مشخصی تعلق دارند (مانند اسم و صفت)
و در فرهنگ‌ها نیز مدخل می‌شوند، همیشه نیم‌فاصله یا بی‌فاصله نوشته می‌شوند.

مثال:

یک‌رو، دونقطه، سه‌تار، چهارراه، پنج‌تن، شش‌دانگ، هفت‌تپه، نه‌پله، دوازده‌امام،
سی‌وسه‌پل، چهل‌ستون، و

۲) گاهی دو یا سه عدد برای رساندن مفهوم تقریب در پی هم می‌آیند و در این
صورت، بافاصله نوشته می‌شوند. **مثال:**

- یکی دو بار با هواپیما سفر کرده‌ام.
- ده دوازده نفری در بوستان قدم می‌زدند.
- یک گاو روزانه هفت هشت ده کیلو شیر می‌دهد.

http://instagram.com/matnook_com

گروه متنوک

مؤسسه تخصصی نگارش و ویرایش کتاب

نویسنده: سید محمد بصام